

متنی که در پی می آید گفتار کوتاهی است که در جلسه « بزرگداشت مهندس سحابی » در شهر برلن (11 ژوئن 2011 برابر با 21 خرداد 1390) بیان کرده ام .

کاظم کردوانی

موقعیت دشوار سحابی

زنده یاد مهندس عزت الله سحابی شخصیت دیرآشنای عرصه سیاست و آزادی خواهی ایران است و زندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایشان در این جمع که حضور داریم نیازی به بازگویی ندارد .

زنده یاد سحابی ، انسانی بود ملی ، متدین ، سلیم النفس ، صبور ، مقاوم ، خیرخواه مردم و کشور ، یاورِ روزهای سخت بسیاری از کسان حتی به رغم اختلاف های نظری که با آنان داشت .

مهندس سحابی از دوران جوانی تا پایان زندگی شریفانه اش ، همواره انسانی بود آزادی خواه و عدالت طلب . اما ، در این جا که نشسته ایم می بایست از وضعیتی سخن بگوییم که به تعبیر من بنده می توان آن را موقعیت دشوار مهندس سحابی نامید .

مهندس سحابی به آن نحله ی فکری تعلق داشت که معتقد به تقابل میان اسلام و ملی گرایی یا اسلام و ایرانیت نیست و افزون بر آن معتقد است که در عرصه ی سیاست و اداره ی امروزی کشور نیز می بایست با جمع این دو عنصر به میدان آمد و این رهیافت کارآمد است . نحله ی فکری که به یک معنا به آن بخش از تاریخ کهن ما تکیه می کند که شاهد سازگاری میان عنصر دینی و ملی- ایرانی در ایران پس از اسلام است . نحله فکری که برجسته ترین نماینده ی آن در دوران پس از مشروطیت حسن مدرس است و در دوره ی پس از شهریور بیست ، مهندس بازرگان . این تکیه گاه فکری و این رهیافت سیاسی ، مهندس سحابی را چه در دوران شاه و چه در دوران حکومت جمهوری اسلامی ، در موقعیتی دشوار و بغرنج (در مفهوم فلسفی کلمه) قرار داد .

دست تصادف روزگار یا تقدیر یا امر واقع ، هر نامی که می خواهید بر آن بنهید ، سرنوشتی را برای مهندس سحابی رقم زد که در دو حکومت با دو سازوکار و دو نگاه به جهان و انسان کاملاً مغایر زندگی کرد و زندگانی پیشه کرد و کنش گری فعال بود که هیچ یک از این دو حکومت با دو پاره ی همبسته ی اساسی الگوی فکری او هم خوانی نداشتند و هر دو حکومت در برخورد با مخالفان خود سرکوب پیشه کردند و صدای مخالف را برنتابیدند و هر دو حکومت در « دایره مینا » ی استبداد چرخیده اند .

در دوران حکومت سلطنت مطلقه ، شاه تنها بر یک عنصر تاریخی ایرانی ، یعنی ناسیونالیسم تکیه کرد و به دیگر عناصر تشکیل دهنده ی هویت ملی ایرانی ، بی اعتنا ماند . و همان عنصری را هم که در مقام مشروعیت حکومت اش انتخاب کرده بود ، نه تنها با سنت ناسیونالیسم ایرانی که در قرن های نوزده و بیست رشد یافت و جنبه ی شدید ضداستعماری داشت در تعارض بود ؛ بلکه با پذیرفتن و پذیرفتن عاملیت کودتای بیست و هشت مرداد ، مشروعیت همان ناسیونالیسم خود اعلام کرده را هم ملغی کرد .

حکومت جمهوری اسلامی نیز ، مشروعیت خود را تنها بر یک عنصر هویت تاریخی ایران بنا کرد و آن هم مذهب بود . و تمام هم و غم حکومت در بازسازی هویتی اسلامی-ایدئولوژیک خلاصه شد . و سیاست گذاری های هویتی به طور رسمی و با شدتی اعجاب انگیز – حتی در دوران جنگ عراق علیه ایران – روی به کاهش شدید وزنه ی ویژگی ملی ایرانی و میراث کهن آن داشته اند و دارند . طرفه آن که حکومت نوع دینی برخاسته از انقلاب ایران ، نه تنها با پیشینه و تجربه ی تاریخی کشور ما – حتی در بعد مذهبی آن – سازگاری ندارد ؛ که بیش تر به نوع حکومت خلافتی نزدیک است که فقه شیعی با آن در ستیز بوده است .

به گمان من ، مهندس سبحانی به این موقعیت دشوار آگاه بود و استقلال سیاسی حکومت جمهوری اسلامی از قدرت های خارجی (که یکی از دغدغه های اساسی مهندس سبحانی بود) و صبغه ی دینی حکومت (که به چشم او برای حفظ تمامیت ارضی ایران ضروری بود) ، این موقعیت دشوار را برای او دشوارتر کرده بود . مهندس سبحانی با آگاهی ، این موقعیت دشوار و بغرنج را زیست و به اصول فکری خود وفادار ماند ، و در مقام ایران ی مؤمن و معتقد ، در تمام عمر نفس ها و قدم هایش را با سه کلید واژه تنظیم کرد : **استقلال ایران ، آزادی ، عدالت**

یادش گرامی باد